**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۶/۲/۹۲ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(ضابطۀ شناخت واجب با اهمیت)**

یک بحث از بحثهای مربوط به مرجحات در تکمیل بحثهای سابق یک مقداری صحبت کنیم بد نیست یکی از بحثهایی که سابق مطرح کردیم طرق احراز اهمیت واجبات هست تتبع در روایاتی که در این مقام وارد شده در مقام ترجیح یک واجبی بر یک واجبی یا یک مستحبی بر یک مستحبی وارد شده این یک بحث وسیع و دامنه‌داری هست من فقط کلمه افضل را در روایات جستجو می‌کردم حجم خیلی عظیمی راجع به افضل دارد با مقایسه‌های مختلف روایات رنگارنگی وجود دارد که بحثهای خیلی مختلفی وجود دارد من یکی دوتا از این بحثها را می‌خواهم مطرح کنم بقیه را فقط اشاره کنم و اینکه یک بحث دامنه‌داری اصلاً این خودش یک موضوع هست پرسش:... پاسخ: نه حالا به آن کار نداریم پرسش: یعنی این بحث مستقل است ... پاسخ: آنکه حالا من صحبت خاصی در مورد آن نکردیم.

یک سری ضوابطی در کلمات آقایان بیشتر در کلمات آقای صدر در مورد طرق کشف اهمیت بود بعضی از این ضوابط در روایات به آن اشاره شده مثلاً آقای صدر یکی از ضوابطی که در تقریرات آقای هاشمی هست بحث کثرت تنصیص بر یک روایت هست هر مقدار روایت بیشتر رویش تأکید کنند هر عملی را که بیشتر رویش تأکید کنند نشانگر آن است که آن عمل به اصطلاح مهمتر هست که در موردش قبلاً اشاره اجمالی کردیم که اصل این مطلب درست است که یکی از نکاتی که باعث کثرت نص در یک روایت می‌شود بحث فضیلتش است ولی الزاماً آن نیست ممکن است نکاتی دیگری داشته باشد به خاطر اینکه مثلاً یک واجبی که خیلی مخالف طبع اشخاص هست به آنها تأکید می‌شده ولی راجع به اینکه تا گفته بشود اشخاص انجام می‌دادند این قدر نیازی به تأکید نبوده و نکات دیگری که در کلمات آقای صدر در موردش آمده ولی اصل این مطلب که کثرت تأکید بر یک واجب چه بسا ناشی از اهمیت آن واجب باشد مطلب درستی است در روایات به

خصوص روایاتی رد مورد ولایت وارد شده اشاره به همین نکته هست «بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاة و الزکاة و الصوم و الحج و الولایة و لم یناد بشیء کما نودی بالولایة»‌که این در کافی جلد دو صفحه 18 حدیث یک و سه و بیست و یک، صفحه 21 حدیث هشت و منابع خیلی زیادی این روایت وارد شده. این ظاهراً اشاره به این نکته «لم یناد بشیء کما نودی بالولایة» می‌خواهد تأکید کند که این اهمیتش باعث شده این قدر برای آن تأکید بشود البته مخالف بودن این دستور با اهواء مردم آن دوره هم این مطلب بوده ولی ظاهراً این روایت در این مقام نیست. پرسش:... چه بسا از حیث کمیت ناظر نباشد ... کیفیت ... ملاک باشد ... پاسخ: حالا آن مهم نیست عیب ندارد. حالا یا کماً یا کیفاً.

یک روایت جالبی هست که یک نوع ضابطه خاصی را تعیین می‌کند که در کلمات آقایان هم اشاره به آن شده من می‌خواهیم این روایت را بخوانم روایت در محاسن برقی جلد یک صفحه 286 آمده در کافی جلد دو صفحه 18 حدیث پنج آمده تفسیر عیاشی جلد یک صفحه 191 و روایتی است صحیح السند و در صحتش بحثی نیست. روایت این است «عن زرارة، عن أبی جعفر (علیه السلام) قال: بنی الاسلام علی خمسة أشیاء علی الصلاة و الزکاة و الحج، و الصوم و الولایة، قال: زرارة قلت و أی شی‏ء من ذلک أفضل فقال: الولایة أفضل لأنها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن» این یک ضابطه‌ای وجود دارد برای افضلیت عبادتی که عبادتهای دیگر که بوسیله او نمی‌تواند انجام بشود یعنی یا به جهت اینکه شرعاً موقوف هستند در آنها «علیهن» به اعتبار اینکه شرعاً این جوری هست که در روایات زیادی داریم عملی که بدون ولایت باشد قبول نمی‌شود مورد پذیرش قبول نمی‌شود یا این جهت یا به روی جهت اینکه خارجاً اصلاً برای اینکه نماز را خواست در خارج با آن اجزاء و شرایطش انجام بشود حالا منهای بحث خود بحث ولایت حتی همین صورت ظاهری نماز هم متوقف هست بر اینکه ولایت در جامعه گسترش پیدا کند و بدون مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) حتی به صورت ظاهری نماز هم نمی‌تواند شکل بگیرد به هر حال یکی از نکاتی که در این روایت مطرح می‌کند مسئله افضلیت ولایت را تعلیل می‌کند چون کلید سایر

اعمال هست عملی که کلید اعمال دیگر هست پرسش:... پاسخ: حالا آن خیلی مهم نیست آن جهتی که ما الان می‌خواهیم مطرح کنیم این است که به هر حال آن چیزی که کلید اعمال دیگر هست حالا کلید را به هر معنایی تفسیر بکنید آن کلید بودن سبب افضلیت می‌شود من غرضم از خواندن این روایات آن تعلیلاتی که در مورد افضلیت هست این روایت یک سری تعلیلاتی می‌آورد بعضی از این تعلیلات ثبوتی‌اند مثل همین روایت. بعضی از تعلیلات، تعلیلات اثباتی است حالا بعد می‌خوانیم می‌گوید فلان مطلب پیغمبر فرموده از آن استفاده می‌شود که این افضل هست و امثال اینها به چیزهای اثباتی تعلیل می‌کند و به تعبیراتی که در مورد اینها حالا پرسش:... پاسخ: همین جور است این را عرض می‌کنم این را چند جور می‌شود معنا کرد یکی اینکه به هر حال کسی که ولایت داشته باشد این ولایت زمنیه می‌شود که اعمال خوب را بهتر انجام بدهد عرض می‌کنم یکی از نکاتی که وجود دارد حالا منهای اینکه ممکن است بگوییم خارجاً سبب می‌شود اعمال خوب آن این است که شرط شناخت درستِ سایر اعمال ولایت است یعنی فرض کنید نماز را اگر ما بخواهیم نماز درست را بشناسیم باید به والی مراجعه کنیم والی هست که نماز درست را به ما نشان می‌دهد حالا یک بحث این هست که اصلاً شرط صحت یا قبول اعمال بحث ولایت هست یک بحث این است که بدون مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) ما نماز صحیح ... بحثی که بسیاری از سنی‌ها خب اعمالی که انجام می‌دهند به دلیل اینکه از اهل بیت (علیهم السلام) پیروی نمی‌‌کنند نماز می‌خوانند حمدشان بسم الله ندارد نمی‌‌دانم موقع اذان مغربشان با اذان مغربی که اهل بیت (علیهم السلام) تعیین کردند فرق دارد و قبل از وقت نماز می‌خوانند در امام جماعتشان عدالت را معتبر نمی‌دانند پشت سر هر فاسق و فاجری نماز می‌خوانند یا در سایر اعمال حج‌شان مشکلاتی که دارد اینها به دلیل عدم مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) چیز شده «مفتاحهن» می‌تواند مراد این باشد و می‌تواند به جهت این باشد که نه به وسیله ولایت هست که کسی که ولایت داشته باشد ولایت او را راهنمایی می‌کند کمک می‌کند تا اعمال دیگر در مقام شناخت نباشد در مقام عمل خارجی باشد به هر حال عملی که کلید سایر اعمال

هست وسیله انجام اعمال دیگر هست حالا یا به جهت اینکه مستقیماً وسیله انجام اعمال دیگر هست یا به جهت اینکه شرط صحت اعمال دیگر هست یا وسیله شناخت صحیح اعمال دیگر هست همه اینها مراتبی از مراتب مصداق بودن ولایت هست پرسش:... پاسخ: حالا این را که گفتید «أقم الصلاة» با «صلّ» هیچ فرقی ندارد این اشتباهی هست که گاهی اوقات چیز می‌کنند اقامه، اقامه صلاة، صلاة تشبیه می‌شود به اینکه چون حالت قیام آمده صلاة که تعبیر شده نه اینکه این نماز مثلاً در جامعه رشد پیدا کرده در جامعه تحقق پیدا کرده اقامه نماز را بعضی چیزها دیدم در کلمات بعضی از کسانی که تصورات اشتباهی دارند بخصوص اقامه صلاة را به معنای حالا آن را در موردش صحبت می‌کنیم قامت الصلاة چرا تعبیر شده اینها بیشتر یک نکته ادبی و صور خیال به اصطلاح در اینجاها هست نه بحث مفهومی خاصی حالا آنها بماند در مورد آنها یک موقعی اگر شد صحبت می‌کنیم پرسش:... پاسخ: حالا آن هم یکی از مراحل اهتمام یعنی آثار اهتمام به شیء این هست که انسان به هر حال برای یادگیری‌اش مقدم هست نسبت به چیزهای دیگر.

«قلت ثم الذی یلی ذلک فی الفضل فقال الصلاة إن رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله و سلّم) قال الصلاة عمود دینکم»‌این در واقع به یک معنا تعلیل، تعلیل اثباتی است چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرموده که صلاة عمود دین است یعنی تعبیر عمود بودن را به آن استدلال می‌کنند آن چیزی که عمود هست یعنی دین بر پایه صلاة استوار است بدون صلاة دین نیست این همان تعبیری است که در کلمات آقای صدر هم به آن اشاره شده که تعبیراتی مثل اینکه کفر تعبیر کردند گفتند تارک صلاة کافر هست و امثال اینها این هم در واقع همان است آن چیزی که دین بر پایه‌ای استوار است یعنی بدون این دین، دین نیست این خودش نشانهٔ اهمیتش هست «قال قلت ثم الذی یلیها فی الفضل قال الزکاة لأنه قرنها بها و بدأ بالصلاة قبلها» دوتا نکته اینجا هست آن این است که اقترانی که در آیات قرآنی هست به طور طبعی این اقتران نشانه این هست که اینها هم رتبه هستند نزدیک هستند از جهت رتبه‌ای ولی آنکه جلوتر هست مقدم است بر آنکه مقدم هست در

تعبیرات قرآن و روایات استفاده می‌شود که ترتیب در آیات قرآنی نکته داشته می‌فرماید «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ» در روایات هست «ابدؤا بما بدأ اللّه به» باید از صفا شروع بشود به مروه ختم بشود چون خدا اول گفته صفا بعد گفته مروه «ابدؤا بما بدأ اللّه به» پرسش:... پاسخ: یعنی نکته‌اش این هست که بعضی جاها نکات دیگری وجود دارد آن را در جلسات قبل اشاره به این کردم «مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ»‌را عرض کردم علت تقدیمش و اینها چی هست ولی بحث این هست که جاهایی که هیچگونه نکته خاصی ندارد صفا و مروه چرا باید صفا مقدم بر مروه بشود و امثال اینها این یکی از نکاتی که هست آن چیزی که اول انجام می‌شود قبل از چیز دیگر یا آن چیزی که اهم هست این هم بحث این هست که می‌گوید اولاً اقتران دو شیء به هم این اقتران نشانگر این هست که اینها رتبه‌هایشان نزدیک هم هستند این یک نکته،‌نکته دوم بدأ صلاة قبل از، این هم نکته‌ای هست که به اصطلاح ترجیحات مهم باشد ببینید البته گاهی اوقات بعضی چیزها با هم مقترن می‌شوند که اصلاً هم رتبه نیستند به دلیل اینکه از جهت خارجی اینها را هم رتبه قرار دادند مثلاً «ما عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ» اینجا مقایسه‌ای شده بین «ما عند الله» و بین لهو و تجارت، ما عند الله کجا لهو و تجارت کجا! این به جهت این است که افراد در خارج لهو و تجارت را مقدم داشتند بر ما عند الله خداوند سبحان این مقایسه را می‌خواهد بکند برای اینکه بگوید آقا آن طرفی که شما آن را مرجوح قرار دادید راجح هست و آن طرفی که راجح قرار دادید مرجوح هست با یک بیان تلطیف شده و بدون اینکه بخواهند خیلی اشخاص را آزار بدهند از جهت روحی پرسش:... پاسخ: نه مقایسه است دیگر اقتران یک مفهوم عام است پرسش:... پاسخ: نه اقتران یک مفهوم عام است بحث سر این است اقتران یک معنای عام است ببینید بحث سر این هست که چیزهایی را کنار هم قرار می‌دهند حالا یا برای مقایسه یا عطف اینها یک معنای عام اقتران هست پرسش:... پاسخ: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی إِلَیْهِ»‌امثال اینها این جور مقایسه‌ها و امثال اینها خیلی وقتها به این جهات هست غرض من این هست که اگر این جور جهات نباشد گاهی اوقات بعضی چیزها را کنار هم قرار داده

می‌شود «اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ» در روایات هست که صبر مراد صوم است صلاة مراد خب صلاة هست «اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ» اینکه به هر جهت روایات هم مسلم است که صلاة مقدم بر صوم هست اینکه اینجا در این حالت خاص صبر را مقدم داشته حالا صبر به معنای صوم باشد در شرایط ویژه‌ای هست آن تأثیری که این صبر می‌تواند صوم می‌تواند داشته باشد برای حل آن مشکلی که در آن استعانت هست یا به جهت تأکیدی که حتماً اگر می‌خواهید مشکلاتان حل بشود به دلیل سخت بودن صوم نسبت به صلاة آن مثلاً مقدم است یک سری نکات دیگر گاهی اوقات وجود دارد من غرضم این هست که اقتران علت تامهٔ برای مساوات یا نزدیک هم بودنِ اشیاء نیست ولی یکی از نکاتی که وجود دارد و خیلی وقتها سایر نکات وقتی نیست چیزهای تراز را کنار هم قرار می‌دهند و همین اختلاف خیلی وقتها مفهوم واژه‌ها را شکل می‌دهد ببینید من این مثال را شاید در این کلاس هم زده باشم می‌گفتم که اگر ما بگوییم در یک لیست ببینیم نوشته که آهن فلان مقدار نمی‌دانم تیرآهن فلان مقدار شمش فلان مقدار برنج فلان مقدار برنز فلان مقدار ... فلان مقدار چیزهای مختلف را گفته شده باشد برنج مشترک لفظی است بین یک فلز و یکی از حبوبات در این فضا این برنج به معنای آن فلز فهمیده می‌شود این خودش یک قرینه‌ای هست قرینه سیاق گاهی اوقات در شکل‌گیری ظهورات اثرگذار هست نه اینکه گاهی اوقات هم در مقام مزاحم و اینها را کنار هم قرار می‌دهند گفتند آقا مهدی خرمشهای کوچک بود این آقای سمیعی بردارش روضه داشت می‌گفت که روضه خیلی باحالی گفت روضه داشت خانه داشت زیارت عاشورا داشت اینها را کنار هم می‌چید خب این کنار هم چیدن خودش گاهی اوقات در یک مقام مزاح هست والا به طور طبع آن چیز اولیه این است که چیزهایی را کنار هم قرار بدهند که هم سنخ باشند هم طبقه باشند. پرسش:... پاسخ: ... ولی به طور طبیعی اگر یک جمله در مقام خنده نباشد تناسب از عوامل مؤثر در شکل‌گیری ظهور است تناسب معطوف و معطوف‌الیه تناسب مفضل و مفضل علیه و امثال اینها. پرسش:... بر او اهم بوده باشد پاسخ: بر او یعنی کی؟ یعنی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم)، پیغمبر (صلی الله علیه و آله

و سلّم) که شارع است تقدیمی که در خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست این تقدیم اهم است. پرسش:... پاسخ: اهم مراد عند المتکلم است دیگر نه اهم عند غیر متکلم اهمیت در نزد متکلم مورد بحث است دیگر.

«و قال رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله و سلّم) الزکاة تذهب الذنوب قلت و الذی یلیها فی الفضل قال الحج قال اللَّه تعالی وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ» می‌گوید در مورد حج ترکش را کفر تعبیر کرده این کفر نشانگر این هست که حج اهمیتی دراد و لو کفرش هم کفر حقیقی نباشد ولی تنزیل تارک حج به کافر خودش نشانگر اهمیت حج هست. پرسش: چرا بعد از زکات را ... پاسخ: حالا آن چیزهایش را در روایت بیان نمی‌کند که آن مثلاً با صلاة هم رتبه شده است صلاة مثلاً عمود الدین است این هم کأنه ... «و قال رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله و سلّم) لحجة مقبولة خیر من عشرین صلاة نافلة و من طاف بهذا البیت طوافا أحصی فیه أسبوعه» یعنی حواسش باشد هفت‌تا را درست بجا بیاورد با شک و شبهه نباشد «و أحسن رکعتیه غفر اللَّه له و قال فی یوم عرفة و یوم المزدلفة ما قال» آن روایتهایی که در مدح است این روایت در مقام بیان تمام ویژگیهای این نیست که مثلاً زکات و حج چطور زکات جلو افتاد حج عقب افتاد امثال اینها این استدلالات، استدلالات فی‌الجمله قضیه است نه تمام نکات «قلت فما ذا یتبعه قال الصوم قلت و ما بال الصوم صار آخر ذلک أجمع قال: قال رسول اللَّه (صلی الله علیه و آله و سلّم) الصوم جنة من النار قال ثم قال إن أفضل الأشیاء» ضابطه‌ای که اینجا ذیلش دارد اینجا بیشتر برای ما مهم است «إن أفضل الأشیاء ما إذا أنت فاتک لم تکن منه توبة دون أن ترجع إلیه فتؤدیه بعینه إن الصلاة و الزکاة و الحج و الولایة لیس یقع شی‏ء مکانها دون أدائها و إن الصوم إذا فاتک أو قصرت أو سافرت فیه أدیت مکانه أیاما غیرها و جزیت ذلک الذنب بصدقة و لا قضاء علیک و لیس من تلک الأربعة شی‏ء یجزیک مکانه غیره». این تعبیر ذیل چی می‌خواهد بگوید آیا ناظر به همین هست که در بعضی کلمات آقایان بود آن چیزی که در همه حالات واجب شده آن جامع صلاة این جور نیست که به اصطلاح بدلی برایش داشته باشد یعنی در واقع

برعکس بعضی چیزها که تعبیر می‌کنند که بدل داشتن نشانه اهمیت است ممکن است از این روایت استفاده می‌شود که بعضی چیزها چون این قدر اهم هست باید خودش را انجام بدهد این یک ضابطه خاصی در این وجود دارد مثلاً می‌خواهد بگوید که تا جایی که اهمیت باعث می‌شود که ترخیص نسبت به او داده نشده باشد صلاة این جوری است به هر حال یک جوری آن جامع صلاتی که در همه حالتها «لا تترک بحال» و لو مسافر هم هست کوچکش کردند حذفش نکردند ولی صوم را حذف کردند امثال اینها جایش این گویا اشاره به این نکته است زکات طرف این جور نیست که از بین برود حج این جور نیست که از بین برود به دوش می‌ماند پرسش:... صوم را ... جبرانش وقتی فوت می‌شود فقط خودش است ... پاسخ: نه خودش نیست چیز دیگری است صوم شهر رمضان، آنکه واجب هست صوم ... حالا این نکته را عرض بکنم. این روایت از این یک نکته‌ای استفاده می‌شود که شهید صدر یک استظهاری دارد در بعضی از بحثها این روایت به نظر من ردّ آن استظهار است یا استظهار یا احتمال ایشان می‌گوید در صوم یک شییء آن صوم دوتا واجب ما داریم یک واجب صرف الوجود صوم هست که در کل سال واجب است به نظرم از شهید صدر در ذهنم هست یک صرف الوجود صوم هست که در کل سال است یک صوم دیگر از باب تعدد مطلوب در این وقت خاص هست بنابراین در واقع قضاء نیست صوم غیر شهر رمضان آن صرف الوجود صوم را طرف انجام می‌دهد صوم شهر رمضانش هم کأن اصلاً فوت شده دیگر بدون بدلی که انسان انجام بدهد این روایت اصلاً تعبیر خود قضاء تعبیر این هست کأن آن واجب از بین رفته یک واجب دیگری جایگزین او هست خود تعبیر قضاء منافات با این استظهار دارد این روایت هم همین را می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید که این جای او هست، او نیست. این جور نیست که او باشد اگر به آن معنی باشد نسبت به صوم شهر رمضان که جایگزین ندارد نسبت به اصل صرف الوجود صوم که خودش است این می‌گوید نه خودش نیست این بدلش است به هر حال این روایت یک ضابطه خاصی را اینجا تعیین کرده آن چیزی که شارع در یک شرایط خاصی نسبت به آن کوتاه آمده باشد ترخیص داده باشد اجازه داده باشد

که به صورت بدلی آن را انجام بدهند این خودش نشانه این است از اهمیت کمتری برخوردار هست پرسش:... نمازش جبرانش خودش نیست پاسخ: نه بحث جبران در خود وقتش، همان نماز داخل وقت، نماز داخل وقت را شما باید علی أی تقدیر بدهید موظف هستید پرسش:... پاسخ: نه بحث انجام ندادن نیست بحث این است که فرض کنید در همان وقت طرف می‌خواهد نماز را انجام ندهد وقت می‌خواهد حالا آن را یک مقداری ممکن است در صلاة آن مطلبی که ایشان در مورد صوم گفته باشد در صلاة باشد یعنی اصل صلاة یک شیء است در وقت انجام دادنش یک واجب دیگری است حالا آن را بیشتر بر این جهت می‌خواستم از این استظهار کنم این را باید یک مقداری تأمل کرد این نکته که نحوه رابطه بین اداء و قضاء به چه شکل است آیا اداء از باب تعدد مطلوب هست که اصل الواجب یک مطلوب واجب در وقت مطلوب آخر که اصل الواجب از بین نمی‌رود بعد از وقت هم نسبت به او اداء هست این تصویر ثبوتی دارد هم در مورد صلاة هم در مورد صوم اینها را باید به هر حال با مراجعه به مجموع ادله و امثال اینها این را استظهار کرد که کدام یک از اینها صحیح هست خب یک روایت مفصل دیگری ادامه روایت هست که بماند. من حالا الان وقت گذشته یکی دوتا روایت دیگر می‌خواهم سریع بخوانم بعضی از نکات بحث را فقط می‌خواهم اشاره کنم این روایت «عن إسحاق بن عمار قال سمعت أبا عبد الله (علیه السلام) یقول الخلق منحة یمنحها الله من شاء من خلقه فمنه سجیة و منه بنیة»‌اخلاق خوب یعنی این یک موهبتی است الهی که خدا هر کسی را دلش می‌خواهد به او می‌دهد بعد می‌فرمایند این اخلاق خوب بعضی‌هایش ذاتی است بعضی‌هایش بنیة است ذاتی شخص نیست ولی طرف با نیت خودش آن را کسب می‌کند حالا بفرمایید اکتسابی هست یا حالا هر جوری تعبیر می‌کنید بنیة تعبیر کردند «فقلت فأیهما أفضل قال صاحب النیة أفضل فإن صاحب السجیة هو المجبور علی الأمر الذی لا یستطیع غیره و صاحب النیة هو الذی یتصبر علی الطاعة فیصبر فهذا أفضل» یکی کسی هست ذاتاً خوب است یک کسی هست نه ذاتاً این جور نیست ولی تلاش می‌کند آن خوبی را به دست بیاورد این افضل هست این در واقع اشاره به همان نکته‌ای هست که

«أفضل الأعمال أحمزها» این البته در ساختاری که در بحث ما هست نیست ولی می‌خواهم روی این جهت بگویم «أفضل الأعمال أحمزها» را من تصورم این هست ناظر به این جهت هست که اگر یک عبادت را دو نفر انجام می‌دهند یکی به راحتی انجام می‌دهد یکی به سختی انجام می‌دهد آنکه به سختی انجام می‌دهد آن پاداش بیشتری دارد افضل هست هر مقدار عمل سخت‌تر باشد اینها ناظر به این نیست که شما بروید عمل را برای خودتان سخت کنید و امثال اینها دوتا راه وجود دارد یک راه راحت باشد یک راه سخت بروید راه سختش را انتخاب کنید امثال اینها معلوم نیست ناظر به آن جهت هست بحث سر آنجایی هست که راهی که طرف می‌تواند اگر دو نفر هستند یکی‌شان به راحتی آن عمل را انجام می‌دهد حالا به هر جهت ولی یکی‌شان به سختی انجام می‌دهد آنکه به سختی انجام می‌دهد آن افضل هست در روایت دیگری هست سؤ‌ال می‌کند «سئل عن أفضل الصدقة فقال جهد المقلّ» می‌گوید آن کسی که مال ندارد ولی به زحمت جهد یعنی نهایت تلاشش را می‌کند یک چیزی به اصطلاح کنار می‌گذارد برای اینکه صدقه بدهد این افضل صدقه است «قیل یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) أی الصدقة أفضل؟ قال جهد المقلّ» مقلّ یعنی کسی که دست تنگ است به اصطلاح فقیر هست جهد یعنی نهایت تلاش یعنی با زحمت زیاد این خودش یکی از چیزهاست که البته این در بحث ما خیلی تأثیرگذار نیست این بحث افضلیت ولی می‌خواهم بگویم یکی از چیزهایی که در افضل بودن اعمال اثرگذار هست در بحث اخلاقی این هست که آن عملی که با تلاش بیشتر انجام می‌شود آن چیزتر است خب در این بحث، بحثهای زیادی وجود دارد پرسش:... پاسخ: مشکل هست این را به عنوان یک ضابطه‌ای که ... این در واقع این هست که ثوابی که خدا به یک عمل می‌دهد اگر عمل سخت‌تر باشد آن ثواب ... اما اگر دوتا عمل باشد یکی سخت‌تر هست یکی راحت‌تر این اهم باشد به طوری که شما در مقام ترجیح و چیز کردن آن را بخواهید بر او ترجیح بدهید این در آن مقامات نیست. پرسش:... در مقام اهمیت خود آن شیء نیست این است که به تناسبی که خود اشخاص نسبت به آن شیء توانایی‌شان چقدر است پاسخ: همان را می‌خواهم بگویم اهمیت ذاتی شیء

نیست ثوابی که بر شیء مترتب می‌شود این است که در این بحث ما من این را می‌خواهم بگویم که «أفضل الأعمال أحمزها» و اینها در بحث ما به درد نمی‌خورد این روایت آوردم بیشتر برای اینکه یک سری چیزهایی هست در مقام بیان این که کدام یک از اینها اهمیتش بیشتر است مجرد اینکه یک شییء ثوابش بیشتر باشد از دیگری آن نیست حالا این را من در جلسه بعد یک توضیحی می‌خواستم بدهم در مورد بیشتر بودن ثواب یک نقضی شده بود به واجبات و مستحبات آن را انشاء الله جلسه بعد می‌گویم حالا یک سری نکات کلی در مورد این بحث افضل اعمال بودن را عرض می‌کنم از این بحث می‌گذریم این بحث خیلی با تفضیل هست و پرداختن به همه جوانبش در این کلاس امکان‌پذیر نیست ما حالا این بحث را چیز می‌کنیم بعد پرسش:... پاسخ: نه اینها بحثهایی هست بیشتر بحثهای حدیث شناختی است و خیلی هم بحثهای اتفاقاً مهمی هم هست من فقط سرفصلهایش را عرض می‌کنم در جلسه آینده از این بحث ردّ می‌شویم بحث تنبیه دوم یا سوم است به ترتیب کلام آقای صدر.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»